

## وصیت یوان خلدون در شرف وفات

امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (ع) خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور، رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس «هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی» را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

ترجمه کتاب بیعت نبی ص ۱۱۱ ع ۳۰۰

## نسب سید احمد الحسن

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری (ع) می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (ع) می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخر الزمان نزد اهل سنت که رسول الله (ص) بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی (ع)، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نصف اشراف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی (ع) همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می‌کنند؛ این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: ۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله (ص) را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده. ۳) پرچم البیعه لله «دعوت به حاکمیت خدا»

## سردبیر

### شرایط اطاعت

مقدمه اطاعت، خودسازی است. اگر فرد بدون خودسازی و در نظر گرفتن ظرفیت‌ها و شرایط، مطیع امام زمان شود قادر به اطاعت درست و دقیق و مقبول نخواهد بود.

عدم شناخت مسئولیت فرد و برداشت غلط از موضوع خودسازی یا این عنوان که در جامعه هیچ‌گونه حضوری جهت تغییر نداشته باشد، باعث شده است که افراد جامعه منتظر، درصدد تلاش برای حرکت در جهت کمال بر نیامده و منتظر عامل خارجی جهت تغییر باشند و این نشانه یک جامعه منفعل و غیرگویاست.

یکی از عوامل خودسازی، حل نشدن در محیط است. منتظر امام زمان امید دارد که جامعه اصلاح شود و تلاش در اصلاح جامعه می‌کند نه اینکه هم‌رنگ محیط شود.

اگوست کنت می‌گوید: اکثر مردم، تابع اکثر مردمند؛ یعنی مردم، مردم پرستند نه خداپرست. به عبارتی دیگر نظر و نگاه مردم را در تصمیم‌گیری و رویکرد و عملکرد خود، اصل می‌دانند.

گام بعدی خودسازی اجتماعی است که فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌های این جامعه مطابق با چهارچوب‌های قرآن و سنت باشد که برخاسته از پرورش استعداد های فردی است و جامعه به طبع محلی برای تلاقی این افراد خود ساخته خودباور است که می‌توانند با نظر به این چهارچوب جامعه ایده‌آل را شکل دهند.

با ورود این افراد در جامعه، روند شکل‌گیری جامعه منتظر واقعی در همه جنبه‌های حیات رشد فزاینده‌ای به خود گرفته و قابلیت پذیرش امام در این جامعه به بهترین شکل ممکن ایجاد می‌شود.

از جمله راهکارهای خودسازی، انتقادپذیری خواهد بود به شکلی که فرد از ابتدا انتقاد ذاتی را پذیرفته و در همین چهارچوب کاستی‌های جامعه مهدوی را با دید باز و نگاه انتقادی سازنده مورد نقد قرار می‌دهد تا انرژی فزاینده‌ای به جامعه وارد شود و درصدد رفع نواقص بر آمده به سوی کمال و ترقی گام بردارد.

لذا خودسازی فردی از چنان اهمیتی برخوردار است که شکل‌گیری جامعه مهدوی در گروی این خودسازی و خودباوری ارزش‌مدار می‌باشد که نتیجه آن تحقق وعده الهی و برپایی دولت کریمه اهل بیت (ع) با تمام وجود خواهد بود.

بهمورکلی و در هر عملی به عنوان نصیحتی از خادم شما احمد، همیشه تلاش کنید که به همه نظرات گوش فرا دهید و همچنین سعی کنید بین خود و در جلسات خود و حتی از جنبه عمل نیز به صورت موازی نظر بدهید و نه اینکه تعارضی باشد؛ تا اینکه هم خود و هم برادران خود را به شنیدن رأی مخالف یاری رسانید. مثلاً به جای اینکه بنشینیم و مجادله کنیم و یکی از ما بگوید فلان طرح به خاطر فلان دلیل شکسته خورده است، بگوید این طرح به علت فلان دلیل موفقی است، بنشینیم و در ابتدا جنبه‌های مثبت طرح را بازگو کنیم و همگی نقاط قوت طرح را بررسی کنیم. هر کدام از ما از دیدگاه خود نقاط قوت طرح را مطرح کند، سپس همگی نقاط ضعف را مطرح کنیم و همچنین به راه حل‌های پیشنهادی و اصلاحات ممکن می‌پردازیم.

صفحه فیسبوک، ۱۱/۲۰۱۴

سید احمد الحسن (ع)

## آیا نظریه تکامل رد شده است؟

در مقاله‌ای که نیچر منتشر کرد، یکی از دانشمندانی

که معتقد است باید توضیح فعلی تکامل بازنگری شود (نه رد شود)

برخلاف ادعای دروغ نویسنده، کوین لالاند است

ادامه مطلب در صفحه دوم

شاید برای شما نیز این پرسش مطرح شده باشد

و پرسیده باشید که اصل دین چیست؟

ادامه مطلب در صفحه دوم



## نظر ابن خلدون

در احادیث مهدویت و نقد آن

پرسش: آیا نقد ابن خلدون بر احادیث

مهدویت وارد است؟



ادامه مطلب در صفحه چهارم

## استخلاف در بوته نقد

مبحث سوم

قبلاً ذکر کردیم که لفظ خلیفه به مقتضای دلالت لغوی بر شخصی که جانشین شخص دیگری باشد اطلاق می‌گردد...

ادامه مطلب در صفحه سوم





ص ۵۲۹)

با این روایت به این نتیجه می‌رسیم که اصلِ دین، استخلاف و تعیین جانشین می‌باشد و این از سه اصل تشکیل می‌شود که عبارت است از: مُستخلف (تعیین‌کننده خلیفه)، خلیفه و علمی که او داراست.

این اصول در قرآن کریم نیز بیان شده است. خداوند متعال فرمود: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَجِّنُ نَسِیْۤحَ بَحْمَدِكَ وَ نَقْدُسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا اَنْۢۢاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ»؛ «زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. عرض کردند: آیا در آن، فردی را قرار می‌دهی که فساد نماید و خون‌ریزی کند؛ درحالی‌که ما با ستایش تو تسبیح می‌کنیم و تو را تقدیس می‌نماییم. خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. خداوند به آدم همهٔ نام‌ها را آموخت. سپس آن را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید، از این نام‌ها به من خبر دهید. عرض کردند: تو مُنَزّه‌ی. به‌جز چیزی که تو به ما آموختی، علمی نداریم. تو دانای با حکمت هستی. خداوند فرمود: ای

# اصل دین

آیا مسئله‌ای وجود دارد که بخش اصلی دین باشد که مابقی بخش‌های دین، بر آن استوار باشد؟

شاید شده بارها با خودم فکر کردم و این پرسش را در ذهنم از خودم پرسیدم. مسئله‌ای که اکنون رواج دارد و بیان می‌کنند این است که اصول دین پنج اصل می‌باشند:

۱) توحید (۲ نبوت (۳ امامت (۴ عدل (۵ معاد

درحقیقت به اعتراف این افراد، دلیل شرعی نسبت به تعداد این اصول وجود ندارد و صرفاً بر اساس اتفاقات و مسائلی که در طول تاریخ پیش آمده است و مناظراتی که با اهل سنت انجام می‌شده است، این اصول را به پنج اصل تقسیم کردند.

ولی متأسفانه برخی می‌خواهند در این مورد دلیل شرعی بیاورند و این اصول را مستند به دلیل شرعی نمایند. در صورتی که این مسئله صحیح نمی‌باشد. به این خاطر که خود علامه حلی که این دسته‌بندی را انجام داده است، رابطهٔ عقلی بین این اصول قرار داده است و بحثی از رابطهٔ شرعی در این مورد نکرده است. پس معنایی ندارد که فردی بیاید و دلیل شرعی بر آن اقامه نماید. درحقیقت افرادی که در اسم، شیعه آل محمد (ع) هستند، در عمل نیز باید به این اسم پایبند بوده و به تقلین و سخنان اهل‌بیت (ع) پایبند باشند. با مراجعه به احادیث اهل‌بیت (ع) به این نکته پی می‌بریم که اصل دین چیز دیگری است که شاید مسئله مهمی باشد و باید به آن توجه کنیم.

به این روایت از امام صادق (ع) دقت کنید:

قال الصادق (ع):«ثُمَّ اِنِّیْ اُخْبِرُكَ اَنَّ الدِّیْنَ وَ اَصْلَ الدِّیْنِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْیَقِیْنُ وَ هُوَ الْاِیْمَانُ وَ هُوَ اِمَامٌ اَمَّتِیْهِ وَ اَهْلُ زَمٰنِیْهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللهَ وَ مَنْ اَنْكَرَهُ اَنْكَرَ اللهَ وَ دِیْنَهُ»؛ «به تو خبر می‌دهم که اصل و اساس دین یک مرد است، و آن مرد یقین و ایمان است و او همان امام امت و زمان است». (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، ج ۱،

## الفناء فی دعوة ال محمد (ص)

....

أن لا تكون دعوة الحق شيء وكيان مستقل وأنت شيء وكيان مستقل

بل تكون أنت ودعوة الحق كيان واحد لا يمكن أن يخطر على بالك بأن هناك انفكاك بينك وبين دعوة الحق .فقد تشك بوجود روحك في بدنك ولا تشك بدعوة الحق، وقد تنسى روحك وتغفل عنها ولكن لا تغفل عن دعوة الحق، وقد .. وقد .. المعنى هو التخلص من الاثنينية (انت + دعوة الحق) بل لابد أن تفنى في دعوة الحق فلا تبقى غير دعوة الحق -.كما فنى محمد (ص) في الذات فلم يبق إلا الله الواحد القهار، وهذا أيضا على مراتب كما لا يخفى.

..الدكتور Sheikh Nadem Aloqaili الشيخ ناظم العقيلي – الفناء في دعوة ال محمد (ص)

ترجمه:

فنا در دعوت آل محمد (ص)

[به این معناست که] تو و دعوتِ حق هر یک شئی و وجود مستقلی نباشید، بلکه هردو یک وجود واحد باشید، [به گونه‌ای که] امکان نداشته باشد که به ذهنت خطور کند میان تو و دعوتِ حق فاصله و گسستی هست. بایستی به وجود روح‌ت در بدنت شک کنی و به دعوت الهی شک نداشته باشی بایستی روح خود را فراموش کنی و از آن غافل باشی ولی از دعوت حق غفلت نکنی.

یعنی اینکه خود را از دوگانگی رهایی بخشی بلکه بایستی در دعوت حق ذوب شوی به‌صورتی که چیزی غیر از دعوت حق باقی نماند، همان‌گونه که حضرت محمد (ص) در ذات باری‌تعالی فنا یافت و تنها خدای واحد قهار باقی ماند و این امر همان‌گونه که می‌دانید دارای مراتبی است.

**شیخ ناظم عقیلی**

هیچ‌کدام از بزرگان الحاد، رديه‌ای بر استدلال‌های سید احمدالحسن ننوشته‌اند.

درحالی‌که تا قبل از تألیف کتاب توهم بی‌خدایی، هیچ‌کدام از فقهای ادیان نتوانسته بودند پاسخی علمی به ملحدان بدهند که البته هنوز هم افرادی از این علمای بی‌عمل هستند که در فهم فکت (واقعیت) و نظریهٔ تکامل حیات مشکل دارند چه برسد به اثبات هدفمندی آن!

بنابراین اگرچه در نظریه‌های ارائه شده برای تکامل حیات تغییراتی حاصل می‌شود و توسعه می‌یابند؛ اما این بدان دلیل نیست که واقعیت تکامل حیات رد شده است یا پندار خلقت دفعی اثبات شده است!!

منابع:

– این مطلب را هر انسان عاقلی با یک‌بار مطالعه مقاله متوجه می‌شود اما وقتی فردی حتی عنوان مقاله را نخواند انتظار برداشت‌های صحیح از او نمی‌توان داشت. <http://www.nas.edu/evolution/TheoryOrFact.html> -2-



است و دیگر هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای آزمایش و یا جستجوی شواهد جدید برای آن ندارند.

بر این اساس، گذشته و تداوم رخدادهای تکاملی (فرگشتی) واقعیت علمی (فکت) هستند.

چون شواهدی که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند بسیار قوی هستند و برای دانشمندان دیگر این پرسش وجود ندارد که آیا تکامل (فرگشت) در زیست‌شناسی رخ داده است و آیا هم‌اکنون هم در حال رخ دادن است یا نه.

به‌جای این پرسش، آن‌ها به دنبال تحقیق دربارهٔ مکانیسم‌های تکامل (فرگشت) و پرسش‌هایی از این دست هستند که چگونه تکامل (فرگشت) می‌تواند سریعاً رخ دهد.(۲)

و در کل کوین لالاند و همکارانش معتقدند که زیست‌شناسی تکاملی نیاز به تجدیدنظر و تصحیح دارد و به‌هیچ‌وجه تطور حیات از سادگی به سمت پیچیدگی را رد نمی‌کنند؛ و حتی نظریه EES خود را توضیح‌دهندهٔ بهتری برای تغییرات تکاملی می‌داند نه توضیح توهم خلقت‌های دفعی و یکباره موجودات مختلف در دوره‌های مختلف زمین‌شناسی.

سپس در ادامه مقاله نیچر، نظرات دانشمندانی نظیر Gregory A. Wray، Hopi E. Hoekstra و همکارانشان ارائه می‌شود که معتقدند نیازی به بازنگری در تقریر فعلی نظریه تکامل (نئوداروینیسم) نیست؛ و در ادامه به بررسی نظرات کوین لالاند می‌پردازند.

و توصیه می‌کنیم حتماً محققین گرامی متن مقاله را مطالعه نمایند تا به‌دروغ پردازی‌های منکرین تکامل پی ببرید.

و این در حالی است که در فصل ۴ کتاب توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن نیز بر نظریهٔ سنترِ مِدرن، نقدهایی ارائه کرده‌اند؛ زیرا در نئوداروینیسم جهش‌های ژنی کاملاً تصادفی در نظر گرفته شده است و انتخاب طبیعی غیر تصادفی می‌باشد و برای تکامل هدف بلندمدتی را قائل نیستند و از این‌رو پرفسور ریچارد داوکینز، مؤثر تکامل (فرگشت) حیات را طبیعت‌گور و ناپینا می‌داند و از آنجا که متأسفانه علمای ادیان نمی‌توانند هدفمندی تکامل را اثبات کنند، دست به اقدامات قرون وسطایی زدند و به رد واقعیت تکامل حیات پرداختند! اما سید احمدالحسن برخلاف سیرهٔ غیرعلمی و غیراخلاقی علمای غیرعامل، در فصل دوم کتاب توهم بی‌خدایی شواهد علمی تأیید کنندهٔ تکامل حیات را بررسی می‌کنند و در فصل سوم عدم تعارض آن را با متون دینی اثبات کرده و در فصل چهارم وجود خدا را با هدفمندی تکامل اثبات می‌کنند به‌گونه‌ای که تاکنون



# استخلاف در بوته نقد

## مبحث سوم

... و تعاریفی که برای خلیفه ارائه شد را نیز دیدیم که وی خلیفهٔ رسول خدا در میان امت است و قائم‌مقام وی در میان امت می‌باشد. لکن این یکی از اقوال در این مسئله است. و دو نظر دیگر در این رابطه وجود دارد:

خلافت به معنای جانشینی خلیفهٔ سابق است.

خلافت از سوی پروردگار است.

دکتر اسماعیل بدوی می‌گوید: علماء دربارهٔ اینکه خلافت نزد چه کسی باشد در سه نظر با هم اختلاف دارند:

نظر اول:

خلافت به معنای این است که جانشین خلیفه سابق باشد؛ در نتیجه خلیفه بعد، جانشین خلیفهٔ قبلی است. و گفته می‌شود فلان شخص خلیفهٔ فلانی است یکی پس از دیگری. تا اینکه امر به ابوبکر رسید که دربارهٔ وی گفته می‌شود: خلیفهٔ رسول خدا (ص)

نظر دوم اینکه:

خلافت از سوی خداوند باشد؛ چون خلیفه در میان بندگان خدا به حق خداوند قیام می‌کند. و طرفداران این نظر به این آیه استدلال می‌کنند: «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضِ».

زمخشری تنها این امر را در حق انبیاء جایز می‌داند؛ چون آدم خلیفهٔ خدا در زمین بود: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». همچنین همهٔ پیامبران.

اما البغوی عقیده دارد که امر خلافت الهی فقط در حق آدم و داوود جایز است و به این آیه در حق آدم استدلال کرد: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». همچنین به این آیه در حق داوود نیز استناد کرد که: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ». و گفت هیچ‌کس بعد از آن‌ها خلیفه خدا خوانده نمی‌شود.

نظر سوم:

خلافت، جانشینی رسول خداست؛ چون خلیفهٔ رسول خدا در میان امت اوست و بر اساس همین مفهوم، ابوبکر صدیق، خلیفهٔ رسول خدا مورد خطاب قرار گرفت. همچنین می‌توان به وی لقب خلیفه بدون هیچ اضافه‌ای اطلاق کرد. (نظام الحکم الاسلامی مقارنا بالنظم السیاسه المعاصره، ص ۱۰۶-۱۰۵)

دربارهٔ این مسئله سه نظر وجود دارد. می‌خواهیم ببینیم کدام‌یک با دلالت موافق می‌باشد.

دکتر بدوی نظر سوم (جانشینی رسول خدا) را بر دو نظر دیگر ترجیح می‌دهد. و بعد از نقل نظر سوم می‌گوید: (و این رأی به نظر ما صواب است؛ چون رسول خدا بر این امت شهید و گواه است... و بعد از اینکه از این دنیا رحلت فرمودند امت نیازمند به فردی شدند که بر امور خود اشراف داشته باشد و برای احوال آن‌ها شب‌زنده‌داری کند و مصالح آن‌ها را در نظرگیرد که این کار، کار خلیفه است.

در مورد مناقشهٔ نظر دوم (خلیفه خدا) می‌گوید: ما این نظر را نمی‌پسندیم؛ چون نمی‌توان خلیفه خدا باشد؛ چون خلیفه جانشین کسی است که قبل از وی بوده است و خداوند تبارک‌وتعالی کسی به او ملحق نمی‌شود درحالی‌که وی از وجود غایب نمی‌گردد. و ابوبکر خطای این تعبیر را درک کرده و به همین سبب قبول نمی‌کرد که به وی بگویند: یا خلیفه الله. و در پاسخ کسی که این را اطلاق کرد جواب داد: خلیفهٔ خدا نیستم بلکه خلیفهٔ رسول خدا هستم.

درمورد نظر اول (جانشین قبل از خود) می‌گوید: اعتقاد داریم که این نظر ضعیف است؛ چون در این صورت امر تسلسل می‌یابد و در تنگنا قرار می‌گیریم و به همین دلیل عمر بعد از اینکه با وی بیعت شد بدین امر راضی نشد و یکی از مردم به او گفت: ای خلیفه خلیفه رسول الله گفت: وای بر تو این امر طولانی می‌شود و بدرستی‌که شما مؤمنان هستید و من امیر شما که بدین ترتیب به وی امیر مؤمنین اطلاق شد. و گویی به علت طولانی شدن این لقب و زیادی آن برایشان سنگین بود.

بر آنچه گذشت دو مناقشه تقدیم می‌کنم:

اول اینکه: اما نظر نخست (جانشین شخص قبل از خود) از دلالت لفظاً و آشکار بودن آن از خلال آیات مبارکه واضح است:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكَ خَلِائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»

«فَكَذَّبُوهُ وَ مَنِ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ اغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ»

این شکل از جانشینی را نمی‌توان نفی کرد همان‌گونه که با دو نظر دیگر منافاتی ندارد؛ به این معنا که وی را خلیفه خواندند چون جانشین دیگری در مورد شئونات معینی شده است

حال چه خلیفه خدا باشد چه رسول خدا یا جانشین کسی شد که قبل از وی بوده است.

به عبارت دیگر قرآن کریم مفهوم خلافت را استعمال کرده است، اگر مقصود معنی لغوی باشد-کسی بعد از وی بیاید و جای او را بگیرد-از لحاظ معنی لغوی تحقق پیدا کرده است و نیازی به تعاریف اصطلاحی یاد شده نداریم.

اما نظر دوم (خلیفه از سوی خدا) و دلیل بر آن را آیه: «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضِ» می‌داند، دکتر بدوی و دیگران آن را رد کرده و قائل به عدم جواز آن هستند؛ چون خلیفه، جانشین کسی است که غایب باشد و خداوند غایب نمی‌شود و کسی خلیفه و جانشین او نمی‌گردد.

بنابراین عدم صحت اطلاق خلیفه خدا بر جمیع انبیاء ناشی از عدم امکان غیبت مستخلف (الله) می‌باشد. این منع اگر صحت داشته باشد بایستی درمورد همهٔ پیامبران صدق کند ولی می‌بینیم که قرآن لفظ خلیفه الله را بر انبیاء خدا اطلاق کرده است در قصهٔ حضرت آدم خداوند می‌فرماید: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و در مورد حضرت داوود می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» لذا همان‌گونه که بر حضرت آدم و داوود اطلاق فرمود برای دیگران انبیاء صحت دارد و منعی در این میان نیست. و آنچه دربارهٔ اطلاق خلیفهٔ خدا تنها در خصوص این دو پیامبر صدق پیدا می‌کند گفته شد به علت عدم وجود مانع آن‌هم بعد از اطلاق قرآنی، صحیح نمی‌باشد.

بدین ترتیب اشتباه بزرگی که جمهور فقهای اهل سنت و سلفیون مبنی بر عدم جواز آن و اینکه قائل به آن را فاجر و مشرک می‌دانند آشکار شد.

ماوردی در کتاب "الاحکام السلطاینه والولایات الدینیّه، ص ۱۵" می‌گوید: جمهور علماء از جواز اطلاق (خلیفه الله) امتناع کرده و قائل به آن را فاجر می‌دانند و گفتند کسی جانشین دارد که غایب می‌شود یا می‌میرد و خداوند نه غایب می‌شود و نه می‌میرد.

ابن تیمیه در "الفتاوی الکبری ج ۵، ص ۱۲۳" می‌گوید: «خداوند غنی حمید است هرچه در آسمان‌ها و در زمین و مابین آن‌هاست از آن اوست». «يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُل يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

«وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ»

جایز نیست کسی خلیفهٔ خداوند شود و نمی‌تواند قائم‌مقام او گردد؛ چراکه همانند وی کسی نمی‌تواند باشد و هیچ‌کس به بلندمرتگی او نیست لذا هرکس برای این خلیفه قرار دهد مشرک است.

درستی اطلاق خلیفهٔ خدا بر انبیا در قرآن امر انکار ناپذیری است و آنچه گفته شد تنها اجتهادات باطل که هیچ وجهه شرعی نداشته؛ بلکه از جمله اجتهادات مقابل نص نهی شده از آن می‌باشد.

به همین سبب اکثر اهل سنت قائل به جواز اطلاق خلیفهٔ خدا بر همهٔ انبیا هستند.

در تفسیر بیضاوی آمده است که: (و خلیفه کسی است که جانشین کس دیگری باشد و نائب اوست و "ها" در آن برای مبالغه است و مراد از آن آدم (ع) است چون وی خلیفهٔ خدا در زمین است و همچنین همهٔ انبیاء را خداوند جهت آبادی زمین و سیاست مردم و کامل کردن نفوس آن‌ها و تنفیذ امر خدا در میان آن‌ها خلیفه قرار داده است اما از جهت نیاز خدا به کسی که نائب او باشد بلکه از این جهت که مستخلف علیه (مردم) در قبول فیض نازل الهی و برگرفتن امر وی بدون واسطه ناتوان هستند (ج ۱، ص ۲۸).

در تفسیرر الالوسی چنین آمده است که: (او خلیفه است بدین مناسبت که وی خلیفهٔ خدا در زمین است. و همچنین هر پیامبری را خداوند جهت آبادی زمین و سیاست امور مردم و کامل کردن نفوس آن‌ها و تنفیذ امر او در میان مردم از جهت نیاز خدا به آن بلکه به‌خاطر قصور مردم که در نهایت کدورت و ظلمت جسمانی هستند و ذات باری تعالی در غایت تقدس و تناسب در تقبل فیض همان‌گونه که طبیعت آن می‌باشد شرط است لذا باید واسطه در این میان باشد که از جهت تجرد و تعلق در مرتبه باشد که از جهتی فیض را دریافت و از جهت دیگری فیض برساند) (رو المعانی ج ۱، ص ۲۲).

بنابراین با این تفصیل هر آنچه بر عدم صحت اطلاق پایه‌گذاری شده از اعتبار ساقط می‌گردد.

آخرین مورد:

آن‌ها بین خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ رسول خدا فرق گذاشتند درحالی‌که امر بدین‌گونه نیست و هیچ اختلافی در اینکه خلیفهٔ رسول خدا همان خلیفهٔ خدا باشد وجود ندارد. «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»

بنابراین کسی را که پیامبر منصوب می‌کند، خلیفهٔ خدا و به امر خدا خواهد بود و پیامبر مطیع امر خداوند در برگزیدن خلیفه است و اگر نه به امر خداوند باشد و نه به امر رسول خدا در این صورت نه خلیفهٔ خدا خواهد بود و نه خلیفهٔ رسول خدا.

به عبارت دیگر: خلیفهٔ برگزیده شده توسط پیامبر خود خلیفهٔ خدای سبحان خواهد بود، همان‌گونه که پیامبر خلیفهٔ خدای عزوجل می‌باشد. و هرکسی را که پیامبر بر نمی‌گزیند در واقع خلیفهٔ خدا و رسول خدا نخواهد بود. بنابراین تجویز اطلاق خلیفهٔ رسول خدا و منع اطلاق خلیفهٔ خدا بر شخصی در این صورت معنایی نخواهد داشت.

بله، سخن در نص پیامبر خواهد بود که اگر ثابت گردد پیامبر او را برگزیده باشد در این صورت خلیفهٔ خدای عزوجل و خلیفهٔ رسول خدا خواهد بود و اگر ثابت نشد، نه خلیفهٔ خداوند خواهد بود و نه خلیفهٔ رسول خدا.

بایستی این امر برای اهل سنت و جماعت کاملاً واضح باشد، چون آن‌ها معتقدند پیامبر، ابوبکر را در زمان حیات خود برای نماز جماعت، امام قرار داد لذا وی-بحسب فهم آن‌ها- نسبت به خلافت بعد از پیامبر احقیقت دارند!!

قاضی عضالدین الایجی در بیان ادله‌ای که به امامت ابوبکر اشاره دارند آورده است که: (هشتم: او-پیامبر- ابوبکر را برای نماز خواندن برگزید و وی را عزل نفرمود و باقی گذاشت. همچنین در موارد دیگر نیز این کار را کردند که کسی قائل به فصل (کنار گذاشتن) نیست) (الموافق، ج ۳، ص ۶-۵)

فخر رازی درمورد دلایل خلافت ابوبکر می‌گوید: (پیامبر در ایام بیماری خویش ابوبکر را به امامت نماز جماعت برگزید و وی را برکنار نکردند لذا واجب شد که بعد از مرگ وی ابوبکر خلیفهٔ او در نماز گزاردن بماند و اگر خلافت وی در نماز خواندن ثابت شد، خلافت وی در سایر امور نیز ثابت می‌گردد) (الامامه فی اهم کتب الکلامیه، ص ۳۲۷)

اهل سنت جهت خلافت ابوبکر به برگزیدن وی توسط پیامبر استدلال می‌کنند و قائل به این هستند که وی خلیفهٔ او بعد از مرگش خواهد بود و این اقراری آشکار به این امر می‌باشد که خلافت بعد از پیامبر از طریق نص ثابت شده است نه از طرق دیگر.



آفریده‌هایش باشد، اجرای این قانون الهی کامل و تام و بهترین شکل‌های آن می‌شود؛ در نتیجه اگر مردم به حاکمیت خداوند در زمین رو کنند، به خیر دین و دنیا دست پیدا می‌کنند و فرزندان آن‌ها در دنیا و آخرت خوشبخت می‌شوند».

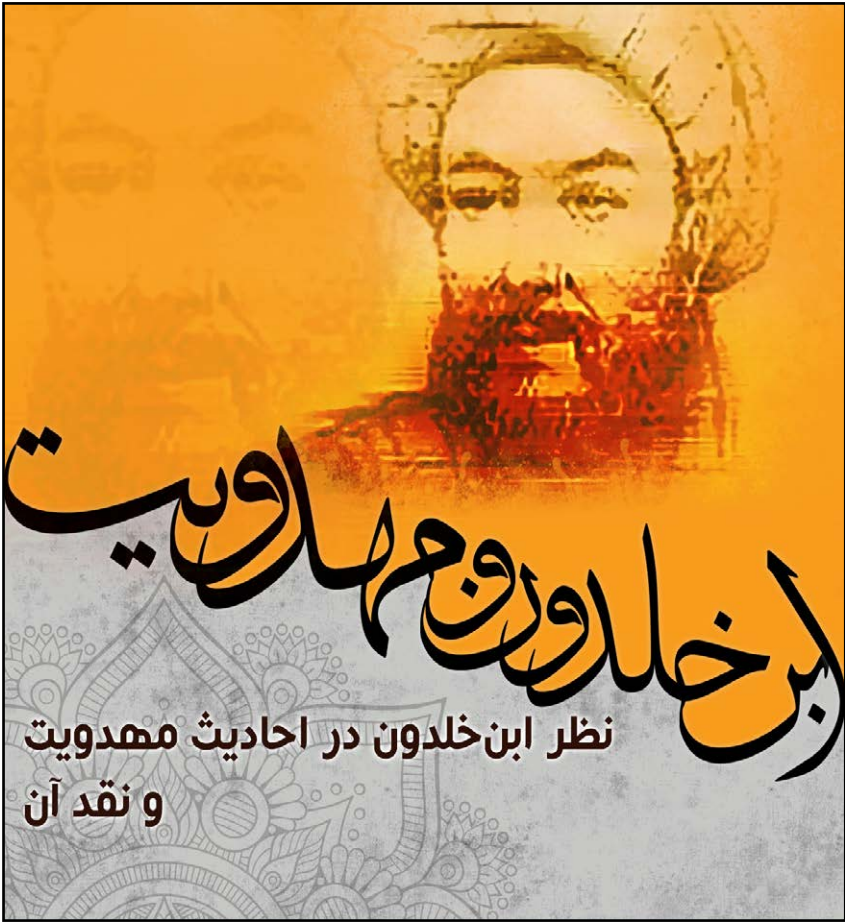
با این مطلب هر مؤمنی خودش را آگاه کند و به آن دقت نماید، و از طمع و حرص مادی دوری گزیند، و از تبعیت هوای نفس دوری نماید که باعث می‌شود زیر نظر رهبری‌های ستمکار قرار بگیرد که برای آن دلیلی فرستاده نشده است.



درحالی‌که وی بسیاری از احادیث مهدی را ناگفته گذاشته است، چنان‌که این معنا با مراجعه به کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی» تألیف «سیوطی» روشن می‌گردد. همچنین او از حدیثی که با سند معتبر در کتاب «المناز المنیف» تألیف «ابن قیم» نقل شده، غفلت کرده است.

د- ابن خلدون تعدادی از این احادیث را نقل و به‌خاطر بعضی از راویان آن‌ها در سند آن‌ها اشکال می‌کند، درحالی‌که راویان یاد شده، کسانی هستند که «بخاری» و «مسلم» یا حداقل یکی از آن‌ها در صحیح خود از آن‌ها نقل حدیث کرده‌اند و دانشمندان در سند آن‌ها ایرادی نکرده‌اند.

ه- ابن خلدون اعتراف می‌کند که تعداد کمی از احادیث مربوط به مهدی جای هیچ نقد و ایرادی از نظر سند ندارد. بنابراین باید بگوییم: آن تعداد کم که به گفته وی مورد قبول است، برای اثبات مطلب کافی است و بقیه احادیث نیز مؤید آن تعداد خواهد بود.



با بالاترین کلمه، اولیای امر است را صدا می‌زند، مسائل درست را به آنان می‌شناساند، و مواضع شک را به آنان می‌نمایاند، و آنان را از لغزشگاه‌های اضطراب بر حذر می‌دارد، و آنان را به مسائل سیاسی راهنمایی می‌کند، و به تخت‌های ریاست بالا می‌برد، و آنان را به شرف مدیریت صعود می‌دهد، و آنان را به بهترین سرانجام مشرف می‌کند».

این همان عقل ملکوتی است که در ملکوت اعلی برتری دارد؛ همه این چیزهایی که به‌واسطه آن، شخصیت امام علی (ع) از دیگران تمایز پیدا کرده است، به خاطر نتیجه و به‌دست‌آوردن تربیتی است که به دستان برادر و پسرعمو و همراه همیشگی‌اش، محمد رسول‌الله (ص) بوده است؛ امروز در آغاز عصر ظهور و طلوع تائیدن خورشید امام مهدی (ع) هستیم، و می‌بینیم که همان صورت در وصی او و فرستاده‌اش یمانی آل محمد (ع) تکرار می‌شود؛ تاریخ تکرار می‌شود؛ امروز چقدر با گذشته هم‌شکل است. این روایاتی است که از اهل بیت (ع) روایت شده است، و اتفاقات و حوادث با دلیل محکم ثابت می‌کند که امام مهدی (ع) این شخصیت را به‌گونه‌ای آماده کرده است که توانایی انجام‌دادن این وظیفه مهم را داشته باشد؛ شهید محمد محمد صادق صدر (ره) در موسوعه‌اش می‌گوید: «یکی از وظایف اصلی امام مهدی (ع) بعد از ظهور ایشان برای تأسیس قواعد کلی متمرکز و طولانی‌مدت جهت تربیت بشریت بر مسیر بلند است؛ تربیتی تدریجی تا اینکه منجر به تشکیل جامعه‌ای معصوم شود و زمام اجرا نمودن آن را انسانی نمی‌تواند بر عهده بگیرد مگر اینکه که شایسته و کامل و رئیس دولت عادل باشد، و فردی مانند این مرد را کسی غیر از امام مهدی (ع) نمی‌شناسد. این حاکم اول مهدی اول- بهتر از یازده مهدی بعدی است، به این خاطر که این فرد نتیجه تربیت شخصی امام مهدی (ع) است، و با سخنان و کارها و روش‌هایش هم‌عصر است، برخلاف حاکمانی که بعد از ایشان می‌آیند».

سخن وصی سید احمدالحسن (ع)- بهترین و کامل‌ترین مضمون است و هدف را محقق می‌کند، ایشان (ع) می‌فرماید: «از این جهت که قانون حاکم در حاکمیت خداوند به کمال و عصمت استوار است، اصلاح احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم بر آن مترتب می‌شود؛ به این خاطر که همه جوانب در زندگی مردم به قانون و حاکم تکیه می‌کند، چون قانون است که به آن نظم می‌دهد، و حاکم فردی است که آن را اجرا می‌کند؛ زمانی که قانون از سوی خداوند سبحان باشد، تنظیم‌کردن این جوانب بهتر و کامل‌تر است؛ و زمانی که حاکم، ولی خداوند و خلیفه او در زمینش باشد و او بهترین

را نقل می‌کنیم:

وی در کنفرانسی تحت عنوان «عقیده اهل السنة والائر فی المهدی المنتظر»، در رد نظریه ابن خلدون چنین می‌گوید:

الف- اگر ابراز شک و تردید در مورد احادیث مهدی از طرف شخصی حدیث‌شناس بود، یک لغزش به شمار می‌رفت، چه رسد به مؤرخانی که اهل تخصص در علم حدیث نیستند. چه خوب گفته است «شیخ احمد شاکر»:

ابن خلدون چیزی را دنبال کرده است که به آن آگاهی ندارد و وارد میدانی شده است که مرد آن نیست. او در فصلی که در مقدمه خود به مهدی اختصاص داده، پریشان‌گویی عجیبی کرده و مرتکب اشتباهات روشنی شده است. اصولاً او متوجه نشده است که مقصود محدثان از این جمله که: «جرح بر تعدیل مقدم است» چیست؟!

ب- وی در آغاز فصل مربوط به مهدی اعتراف کرده است که: در میان مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست که در آخرالزمان حتماً مردی از خاندان پیامبر ظهور می‌کند...

با اعتراف به اینکه موضوع قیام مهدی در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار امری مشهور و مورد قبول بوده و هست، آیا صحیح نبود که او نیز این عقیده مشهور را مثل دیگران نپذیرد؟ آیا نظریه وی، با وجود اعتراف به اینکه همه مسلمانان برخلاف او عقیده دارند، نوعی کج‌روی و تکروی نیست؟ آیا همه مسلمانان اشتباه کرده‌اند و فقط ابن خلدون درست فهمیده است؟!

اصولاً این موضوع یک موضوع اجتهادی نیست، بلکه یک موضوع نقلی و عیبی است و جایز نیست کسی آن را با هیچ دلیلی جز با کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) اثبات کند و دلیل مزبور در اینجا نظریه مسلمانان را اثبات می‌کند و آنان در این موضوع نقلی دارای تخصص هستند.

ج- ابن خلدون پیش از نقد و بررسی این احادیث می‌گوید: «اینک ما در اینجا احادیثی را که در این باره نقل شده، ذکر می‌کنیم». و پس از نقل احادیث می‌گوید: «این است مجموع احادیثی که پیشوایان حدیث درباره مهدی و قیام او در آخرالزمان نقل کرده‌اند». و در جای دیگر می‌گوید: «آنچه محدثان از روایات مهدی نقل کرده‌اند، ما همه را به‌قدر توان در اینجا آوردیم».

## رهبری مردم چگونه است؟

رهبر حقیقی، فردی است که به‌اندازه‌ای از قابلیت و نبوغ رسیده باشد که آمادگی زمامداری مردم را پیدا کند، به‌گونه‌ای که آنان را وارد باطل نکند و از حق بیرون نیاورد؛ و این امر فقط نزد رهبر معصوم و صاحب ولایت الهی مُحقق می‌شود، یعنی فردی که به عصمتش نص شده و در وصیت رسول‌الله (ص) ذکر شده باشد؛ به همین خاطر مردم همه مسائل را از او می‌آموزند و فکر او روش کاملی می‌شود تا نسل‌های معاصر او و نسل‌های بعد از آن‌ها، از آن سیراب شوند؛ بنابراین رهبری مردم هدف نهایی و بزرگ و خطیر است، چون همه‌چیز در زندگی مردم، بر مبنای آن بنا گذاشته می‌شود؛ به همین خاطر رسالت‌های آسمانی در طی نسل‌ها فرستاده شده است، و این به تنصیب الهی تصریح و به حاکمیت خداوند عزوجل تأکید می‌کند؛ و خاتم آن رسالت، اسلام می‌باشد که رسول همه بشریت -محمد بن عبدالله- آن را به دوش کشیده است، و اتمام این رسالت بزرگ، وصیت ایشان (ص) بعد از وفاتشان تا برپا شدن ساعت است. وصیتی که در آن، رهبران معصوم را مشخص نموده است که ۱۲ امام و بعد از آنان ۱۲ مهدی هستند؛ تاریخ امت، برای ما بهترین شاهد است که رهبری یگانه را بعد از رسول‌الله (ص) عرضه کرده است. ایشان امیرالمؤمنین (ع) است که بهترین جانشین برای بهترین گذشتگان حضرت محمد می‌باشد. ایشان رهبر ربانی عقایدی است که نیازهای مردم را می‌دانست و از خواسته‌های آنان باخبر و با آرزوها و دردهای آنان همراه بود، و همه افراد، نزد ایشان مانند دانه‌های شانه مساوی بودند. ایشان که عدالت آسمان را در بالاترین درجات آن اجرا نمود و این را از خود و خانواده و بستگانش آغاز کرده بود، بهترین ضرب‌المثل در اخلاص و فنا شدن است. ایشان در به انجام رساندن همه واجبات شرعی و انسانی حریص بودند، بدون اینکه وقت را در مسائلی که سودی ندارند هدر دهند؛ زمانی که از ایشان سؤال شد: ای امیرالمؤمنین چه وقتی می‌خواهید؟ ایشان پاسخ دادند: «اذا نمت بالنهار ضیعت الرعية و اذا نمت فی اللیل ضیعت نفسی» «وقتی در روز بخوابم، حق مردم را از بین بردم و وقتی در شب بخوابم، حق خودم را از بین بردم». ایشان روزشان را برای انجام مسائل مردم و شب را به پرستش و مناجات با پروردگارش اختصاص داده بود؛ یکی از قهقه‌ای اهل سنت شیخ محمد عبده صورت زنده‌ای از گوشه شخصیت امیرالمؤمنین (ع) را نشان می‌دهد. این فرد در مقدمه‌اش در نهج‌البلاغه می‌گوید: «من به خطیب حکمت گوش می‌دهم،

### نظر ابن خلدون در احادیث مهدویت و نقد آن

اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اهل سنت، احادیث مربوط به حضرت مهدی را صحیح و مورد قبول می‌دانند، اما تنی چند، آن‌ها را رد نموده یا مورد تشکیک قرار داده‌اند که از آن جمله «ابن خلدون» است. وی می‌گوید:

«در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست که در آخرالزمان حتماً مردی از خاندان پیامبر ظهور می‌کند و دین را تأیید و عدل و داد را آشکار می‌سازد، مسلمانان از او پیروی می‌کنند، وی بر تمام کشورهای اسلامی تسلط پیدا می‌کند، این شخص مهدی نامیده شود و ظهور دجال و حوادث بعدی که از مقدمات مسلم قیامت است، به دنبال قیام او خواهد بود، عیسی فرود می‌آید و دجال را می‌کشد یا در قتل دجال او را یاری می‌کند و عیسی پشت سر او نماز می‌خواند...

گروهی از پیشوایان حدیث، مانند: ترمذی، ابو داود، بزاز، ابن ماجه، حاکم، طبرانی، ابو یغلی احادیث مربوط به مهدی را در کتاب‌های خود به نقل از گروهی از صحابه مانند: علی، ابن عباس، عید الله بن عمر، طلحه، عبد الله بن مسعود، ابو هریره، انس، ابو سعید خدری، ام حبیبه، ام سلمه، ثوبان، قره بن ایاس، علی هلالی، عبد الله بن حارث، آورده‌اند.

ولی چه بسا منکران این احادیث، در سند آن‌ها مناقشه کنند. در میان دانشمندان اهل حدیث معروف است که «جرح» بر «تعدیل» مقدم است. بنابراین اگر ما، در بعضی از راویان این احادیث نقطه ضعفی از قبیل: غفلت، کم‌حافظگی، ضعف یا انحراف عقیده یافتیم، اصل حدیث از درجه اعتبار ساقط می‌شود...».

وی آنگاه به نقل تعدادی از این احادیث و بررسی وضع راویان آن‌ها پرداخته و برخی از آن‌ها را غیرمؤثق اعلام نموده و اضافه می‌کند:

«این است مجموع احادیثی که پیشوایان حدیث درباره مهدی و قیام او در آخرالزمان نقل کرده‌اند و چنان‌که ملاحظه کردید، همه آن‌ها جز مقدار بسیار کمی مخدوش است».

این بود خلاصه و فشرده نظریه ابن خلدون درباره احادیث مربوط به مهدی منتظر -عجل الله تعالی فرجه- دانشمندان صاحب‌نظر و متخصصان علم حدیث اعم از شیعه و سنی، سخنان وی را با دلایل روشن رد کرده و آن را بی‌پایه دانسته‌اند. ولی ما، در اینجا به‌عنوان نمونه خلاصه سخنان «شیخ عبد المحسن عباد»، استاد و رئیس دانشگاه مدینه

## منابع رسمی دعوت مبارک یمانت موعود، سید احمدالحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

VARESIN.ORG

ارتباط با ما

@ZAMANE\_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

ALHAMED.ALMASAN.10313

سایت رسمی فارسی

ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

ZAMANEZOHOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

@ZAMAN\_ZOHOUR